

تجربهای سر

پرورش روح در کنار توجه به جسم (گزارش) ۱۸ / نگار مجدفر
کتاب کار نقاشی (معرفی کتاب) ۱۹ / فاطمه قائمی
املائی تصویری ۲۰ / کبری شکری رفسنجانی
کندوی الفبا ۲۱ / زهرا رجایی راد
آسیه در همین نزدیکی! ۲۱ / فرزانه غاشبی پور
این جدول همه کاره است! ۲۲ / مینا محمدی
چند تجربه‌ی ساده ۲۳ / آفاق آیتی
سیب خوش مزه‌ی سپاس ۲۴ / سیده فاطمه جوادیون
حضور و غیاب با کارت ۲۴ / طیبه رستم پور
انشای معلم ۲۶ / ابوالقاسم محمد خلیلی پور رودی
آویزهای هندسی ۲۸ / فرزانه محی‌الدین
حرف گوش کن‌ها ۲۸ / زهره بانو ستوده
روز بدون کیف در خانه‌ی آموزگار ۲۹ / الهام نورائی
فقط به خاطر شما! ۲۹ / لیلا بزرگمهر
بازتاب رفتار ما! ۲۹ / ژانت نورالهی
این درس پژوهی نیست! ۳۰ / مهناز رضایی بروجنی
آقا اجازه! لاک پشت نمرده... ۳۰ / حسنعلی هادی زاده بجستانی
مرغ و جوجه‌هایش این جا چه می‌کنند؟ ۳۲ / فرزانه فرخی

دوره‌های
آموزش ابتدایی
شماره ۱
دوره ۱۶ - شماره ۱
مهر ۹۱



گزارشی از مراسم برگزار شده در دبستان دولتی فرهنگ و هنر

پرورش روح در کنار توجه به جسم

عکس و گزارش: نگار مجدفر

سپس دانش آموزان به همراه پدربزرگ و مادربزرگ‌هایشان حرکات کششی و نرمشی مختصری را انجام دادند و در ادامه، صبحانه خوردند. مراسم صرف صبحانه در محیطی صمیمی برگزار شد. مواد غذایی تشکیل دهنده این صبحانه سالم و مغذی عبارت بود از: شیر، نان و پنیر، خرما و چای.

در ادامه **آمنه صباغیان** مدیر مدرسه، به همراه معاون مدرسه، **فریده شیخ انصاری** به هر یک از مادربزرگ‌ها و پدربزرگ‌ها شاخه‌ای گل رز و یک تقدیرنامه اهدا کردند.

صباغیان در ارتباط با اجرای این مراسم گفت: «قصد ما از برگزاری این مراسم، برقراری تعامل بین بچه‌ها و سال‌مندان، در ارتباط با شعار بهداشتی سال مندی و سلامت روان بود. این سال‌مندان، پدربزرگ‌ها

سال‌هاست در بسیاری از مدارس ابتدایی کشورمان، به صورت گروهی و معمولاً با ابتکار آموزگاران در داخل کلاس‌های درس، برنامه‌های متنوعی برای ترویج فرهنگ صبحانه‌خوری ترتیب داده می‌شود. هدف عمده این برنامه‌ها، این است که دانش‌آموزان به خوردن صبحانه‌ای سالم و مقوی و اهمیت دادن به این وعده غذایی عادت کنند.

اما این بار، دبستان دولتی فرهنگ و هنر در منطقه‌ی شش تهران، ابتکار دیگری به خرج داد و به مناسبت برپایی مراسم روز سالمند و تقارن این روز با برنامه‌های هفته‌ی بهداشت و سلامت، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های دانش‌آموزان را برای صرف صبحانه در کنار نوه‌هایشان به مدرسه دعوت کرد. این برنامه‌ی آموزشی- تربیتی آن قدر ساده بود

که شاید نتوان ابعاد گوناگون آن را به درستی به تصویر کشید. مراسم با تجمع تدریجی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها آغاز شد. هر یک از آن‌ها که وارد مدرسه می‌شد نوه‌ها به سرعت به استقبالشان می‌رفتند. بعضی از بچه‌ها، فقط پدربزرگشان آمده بود و بعضی دیگر، تنها مادربزرگ؛ در موارد معدودی نیز هر دو در مدرسه حضور یافته بودند.

پس از گردهم آمدن پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌ها و نوه‌ها، آقای **عزیزی**، یکی از پدربزرگ‌ها، درباره‌ی ورزش و سلامتی، در سخنرانی کوتاهی گفت: «ورزش بسیار مفید است. بافت‌ها، اندام‌ها و دستگاه‌های بدن را منظم و به شکل گرفتن فیزیک بدنی کودکان کمک می‌کند.»

وی افزود: «بهتر است در دوران ابتدایی، کودکان را با ورزش آشنا کنیم و آن را علاوه بر برنامه‌ی هفتگی، در برنامه‌ی ورزش آن‌ها هم بگنجانیم. در این صورت بچه‌ها با ورزش انس می‌گیرند و آن را رها نمی‌کنند.»

این پدربزرگ در ادامه خطاب به سال‌مندان افزود: «ورزش مستمر از پوکی استخوان جلوگیری می‌کند.»

حاشیه‌ها

● از نکاتی که در حاشیه‌ی برگزاری این مراسم به چشم می‌آمد، حسرتی بود که برخی دانش‌آموزان فاقد پدربزرگ و مادربزرگ از خود نشان می‌دادند. یکی از بچه‌ها هنگامی که می‌خواستیم از چهره‌ی زیبا ولی گریان او عکس بگیریم، گفت: «خانم! من نه پدربزرگ دارم، نه مادربزرگ! هر دو فوت کرده‌اند.»

به نظر می‌رسد بهتر بود چگونگی برخورد تحلیلی با این دانش‌آموزان در شورای تربیتی مدرسه بررسی می‌شد.

● به رغم فضای کوچک و امکانات کم مدرسه، معلوم بود که مدیر و کارکنان دبستان، به درستی معنی بهره‌برداری از فضا و امکانات را فهمیده‌اند. بهره‌وری، درست استفاده کردن از امکانات در مسیر تحقق هدف‌های سازمانی است.

● احتمالاً به بچه‌ها گفته بودند، قرار است کسی در مقام خبرنگار از برنامه‌ی صبحانه‌خوری نوه‌ها و بزرگ‌ترها گزارش تهیه کند. بسیاری از آن‌ها می‌گفتند: «خانم، شما که عکس می‌گیرید؛ پس میکروفونتان کجاست؟»

و مادربزرگ‌های بچه‌ها هستند. علاوه بر این، ما به بچه‌ها آموزش دادیم که در زندگی خود، چه فعالیت‌هایی برای حفظ سلامتی‌شان

کتاب کار نقاشی

فاطمه قائمی

«کتاب کار نقاشی» شامل ۴۰ تمرین برای پرورش خلاقیت کودکان گروه‌های سنی الف و ب است.

هدف‌های آموزشی هر یک از نقاشی‌ها در پایین هر صفحه به دوزبان فارسی و انگلیسی آمده است. بچه‌ها در این کتاب راهنمایی می‌شوند تا با بهره‌گیری از خلاقیت خود، شکل‌های هندسی، ابزار و آلات و نیز برداشت‌هایشان از موضوع‌ها و مفاهیم متنوع را نقاشی کنند. برای مقایسه‌ی پیشرفت کار و امکان مراجعات بعدی برای مربیان و پدران و مادران، در بالای هر صفحه موضوع نقاشی و تاریخ ذکر شده است که توسط کودک یا مربی (پدر و مادر) تکمیل می‌شود. یک رو بودن نقاشی‌ها هم به سالم و صاف ماندن تصاویر کمک می‌کنند. به این ترتیب می‌توان در نمایشگاه‌های مدرسه‌ای و یا در پوشه‌ی کار دانش‌آموزان آن‌ها را به صورت مستقل نشان داد.

این کتاب را انتشارات منادی تربیت (۸۸۸۹۴۲۹۲-۰۲۱ و ۴۴۶۵۰۷۳۸-۰۲۱) در ۹۰ صفحه و با قطع رحلی بزرگ و به قیمت ۴۲۰۰۰ ریال منتشر کرده است.

پدیدآورنده‌ی کتاب **مریم رضانیا**، آموزگار دبستان پسرانه‌ی رشاد در منطقه‌ی پنج تهران است. کتاب کار نقاشی، تاکنون سه بار تجدید چاپ شده است.



دهم مهرماه، روز بزرگداشت سالمندان است. این مراسم را می‌توان در همین ایام هم برگزار کرد.

انجام دهند. هم‌چنین، به بچه‌ها گفته بودیم تا در این زمینه بنویسند و نقاشی بکشند به پیشنهاد یکی از همکاران، از بزرگ‌ترهای آنان هم دعوت کردیم تا به مدرسه بیایند. البته بسیاری از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها در شهرهای دیگر هستند. به این ترتیب فرصتی به‌دست می‌آید تا با پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌ها و نوه‌های خود تعامل داشته باشند از تجربیاتشان بگویند و از این راه، بچه‌ها به آرامش برسند.» پس از اتمام صبحانه، دانش‌آموزان در حیاط مدرسه صف بستند و کلاه‌های دست‌ساز خود را که شعارهای مربوط به سلامتی روی آن‌ها به چشم می‌خورد، بر سر گذاشتند.

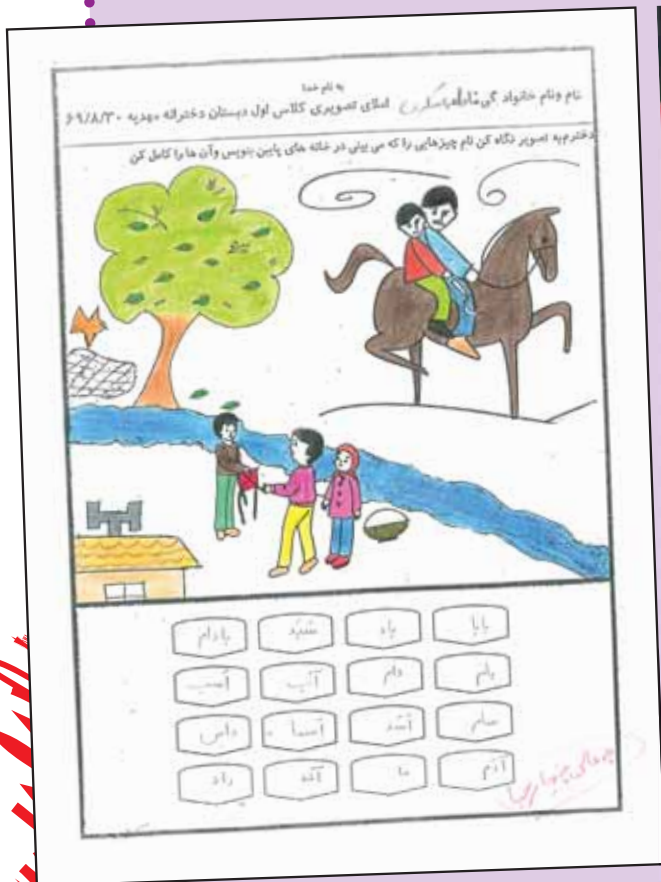
این کار برای مدرسه
خرج زیادی داشت،
اما واقعا عالی بود



چه عالی چیزها و رنگها

املائی تصویری

یکی از روش‌های من برای املا گفتن املائی تصویری (نقاشی) است. دانش‌آموزان کلاس اول به نقاشی و رنگ کردن علاقه‌ی بسیار دارند. به این صورت تصویری را که با محتوای درس آموزشی ارتباط دارد، آماده می‌کنم و آن را در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهم. از آن‌ها می‌خواهم نام تصاویری را که در تصویر می‌بینند، در خانه‌های پایین هر تصویر بنویسند یا برای تصویر چند جمله‌ی کوتاه بنویسند. سپس تصویر را رنگ کنند. دانش‌آموزان براساس یادگیری و فعالیت‌های کلاسی، این املا را با علاقه و احساس آرامش و اعتماد به نفس، همراه با لذت انجام می‌دهند. این کار هر نوع اضطراب و نگرش منفی را در دانش‌آموزان از بین می‌برد. در این املا معلم نقش کمی دارد، ولی دانش‌آموز محور اصلی فعالیت است.



کندوی الفبا

زهرا رجایی‌راد

آموزگار پایه‌ی اول، منطقه‌ی ششم سبزوار

از آن‌جا که جدول‌های الفبا از اول سال تا آخر سال جلوی چشم دانش‌آموزان است و جدول‌های الفبای گذشته، شکل و



رنگ‌های شاد ندارد، تصمیم گرفتیم با طراحی یک جدول الفبا برای دانش‌آموزان تنوع ایجاد کنیم. این جدول روی صفحه‌های دیوار کوب قابل چاپ شدن است. برچسب‌های الفبا هم روی آن چسبانده می‌شود و به همین دلیل حتی سال‌های بعد هم می‌توان از آن استفاده کرد.

حروف الفبا در هر خانه‌ی کندو جا می‌گیرد و شش زنبور جلوی کندو نیز نشان‌دهنده‌ی صداها هستند. هر حرف برای وارد شدن به کندو، باید از جلوی زنبورهای نگهبان عبور کند و با آن‌ها ترکیب شود (آشنایی با جدول دوستی).

خورشید کنار جدول هم نشان‌دهنده‌ی «او» است.

با چسباندن هر حرف در خانه‌های کندو می‌گوییم: «بچه‌ها، حروف الفبای فارسی مانند عسل شیرین است. همان‌طور که با چسباندن این حرف‌ها کندوی ما پر از عسل می‌شود، با یادگیری هر حرف از الفبا، دانایی ما هم روز به روز زیادتر می‌گردد».

با طراحی این جدول شوق بچه‌ها را در کلاس، بیشتر احساس کردم و یادگیری حروف الفبا را برای آنان لذت‌بخش‌تر ساختم.

آسیه، در همین نزدیکی!

فرزانه غاشبی‌پور

آموزگار دبستان خدیجه کبری (س)، ماه‌شهر

لبخندهای کلاسی

در زنگ «هدیه‌های آسمان» از یکی از شاگردانم پرسیدم: «آسیه که بود؟» و او جواب داد: «خانم اجازه آسیه دختر همسایه‌مونه. کلاس اول راهنماییه، دختر خوبی، خوب درس می‌خونه...» او همین‌طور تند و تند داشت درباره‌ی آسیه اطلاعات می‌داد و من که مانده بودم آسیه، دختر همسایه‌ی شاگردم که در همین نزدیکی‌هاست کجا و آسیه همسر خدایپرست فرعون کجا، نتوانستم خودم را کنترل کنم و با گذاشتن سرم روی میز، ناگهان با صدای بلند خندیدم.



تصویرگر: فریبا بندی

این جدول همه کاره است!

تجربه‌ای اثربخش برای تدریس کتاب جدید التالیف ریاضیات پایه اول ابتدایی

می‌نا محمدی

آموزگار دبستان شاهد، شهرکرد

یکی از استفاده‌های دیگری که از این جدول کردم، ساخت جدول شگفت‌انگیز بود. با استفاده از همان روبان‌های رنگی، جدول‌هایی در ابعاد 4×4 ، 6×6 ، 9×9 سانتی‌متر درست می‌کردم و با کمک کارت‌های عددی دانش‌آموزان، اعداد را در جدول می‌چیدم و آن‌ها جاهای خالی را پر می‌کردند. بچه‌ها با استفاده از کارت‌هایی که داشتند، حتی در زنگ‌های استراحت به صورت بازی به سراغ جدول می‌رفتند. این کار علاوه بر این که نوعی سرگرمی بود، به راحتی الگوها و قرینه را به آن‌ها آموخت. علاوه بر آن چه گفته شد، چسباندن جدول یکی، ده‌تایی روی نیمکت دانش‌آموزان با استفاده از چسب نواری و تهیه کارت‌های عددی و آویزان کردن اعداد صفر تا ۹۹ روی طنابی در کلاس، فرصت‌هایی برای آموزش کودکان فراهم کرد. آن‌ها برای شمارش معکوس به سراغ این اعداد می‌رفتند و با آن‌ها تمرین می‌کردند. به‌رحال تغییرات ایجاد شده در کتاب ریاضی علاوه بر این که راه تفکر را برای کودکان باز کرد، ما را نیز به فعالیت واداشت. امیدوارم با رفع نقایص و معایب کتاب که گاه مشکلات زیادی در آموزش ایجاد می‌کند، این درس برای کودکان و معلمان شیرین‌تر و جذاب‌تر شود.

سال تحصیلی ۹۱-۱۳۹۰ گذشت و ما با کتاب «ریاضی» کنار آمدیم. بعضی از درس‌ها را با حلاوت به کودکان چشاندیم و بعضی از درس‌ها را نیز به جوشانده‌های شیرین تبدیل کردیم تا تلخی آموزش بگذرد و ره‌آورد‌های شیرین یادگیری خستگی را از تن آن‌ها بیرون آورد. یکی از خوبی‌هایی که درس ریاضی برای من داشت، تحول در کلاس درس بود. مشکلات موجود در کلاس مرا بر آن داشت که در ظاهر کلاس تغییراتی ایجاد کنم.

در اوایل سال با دفترهای شطرنجی به آموزش الگوها و قرینه پرداختم. بعد از مدتی تصمیم گرفتم یک کادر شطرنجی در وسط کلاس روی زمین ترسیم کنم. در این ارتباط با مدیر مدرسه گفت‌وگو کردم و او از این نظر استقبال کرد. پس از یک نقاش دعوت کردیم تا به مدرسه بیاید و یک جدول شطرنجی روی موزائیک‌ها و یک محور اعداد در طول کلاس رسم کند.

بعد از آن، جلسه‌ای با اولیای دانش‌آموزان برگزار کردم و از آن‌ها خواستم که کارت‌های مقوایی در رنگ‌های گوناگون و در ابعاد جدول کلاس (15×15 سانتی‌متر) و نیز کارت‌های عددی از صفر تا نه با همین ابعاد روی مقوا رسم کنند. خیلی از آن‌ها کارت‌ها را پرس کرده و البته بعضی هم برای استحکام بیشتر،

کارت‌های اعداد را با فیبر تهیه کرده بودند.

از آن روز به بعد کار برایم بسیار راحت‌تر شد. اسم این جدول را «جدول همه‌کاره» گذاشتیم؛ چرا که از آن استفاده‌های متفاوتی می‌کردیم. هرگاه درس، الگویابی بود، بچه‌ها از چینش کارت‌های رنگی و ایجاد الگوها لذت می‌بردند. برای رسم قرینه با چسباندن یک روبان رنگی گاه در طول و گاه در عرض جدول، یک خط تقارن ایجاد می‌کردم و در یک طرف خط تقارن که توسط روبانی ایجاد شده بود، با استفاده از همان کارت‌های رنگی شکل‌های متنوعی روی جدول ایجاد می‌کردم. کودکان نیز به سرعت در آن طرف خط، قرینه‌ی شکل را می‌ساختند.



چند تجربه‌ی ساده

آفاق آیتی

مدیر دبستان شیعی منفرد، مشهد

اشاره

خانم آیتی پس از سال‌ها مدیریت در آموزش و پرورش تربت حیدریه، دو سال پیش به مشهد منتقل شد و پس از یک سال آموزگاری، دوباره به مدیریت گمارده شد. وی تابستان سال ۱۳۸۸ به‌عنوان یکی از مخاطبان فعال مجلات رشد انتخاب شد و در همایش سالانه‌ی مسئولان این مجلات، در تنکابن حضور یافت. خانم آیتی پس از وقفه‌ای دو ساله که احتمالاً به خاطر سختی تطابق وی با محیط جدید بوده، دوباره با ارسال تجربه‌های خود، با مجلات رشد ارتباط برقرار کرده است. چند تجربه‌ی ساده‌ی او در سال‌های تدریس را در پی می‌آوریم.



مدیری که معلم شد

روزی که برای اولین بار بعد از سال‌ها مدیریت برای تدریس به کلاس رفتیم، پس از معرفی خود و آشنایی با دانش‌آموزان، خواستم مطلبی پای تخته بنویسم. باتوجه به تجربه‌ی معلمی‌ام، دنبال گچ بودم. اطراف را نگاه کردم و آرام گفتم گچ نیست. دانش‌آموزی شنید و گفت: «خانم ماژیک بدهم!» و تازه فهمیدم که... .



آشنایی با کارکرد دروس

دانش‌آموزی داشتیم که باوجود این که درسش خوب بود، در املا ضعف داشت و هیچ تلاشی نیز برای بهبود این درس نمی‌کرد. روزی آمد و گفت: «خانم! حالا می‌فهمم که املا به چه دردی می‌خورد. نامه‌ای به دستم رسید که در آن اسمم را اشتباه نوشته بودند. خوب نیست فرد کلمات را غلط بنویسد.» از آن روز تلاش بیشتری به خرج داد تا این که املاش بهبود یافت. من نیز متوجه شدم که اگر دانش‌آموز به کارکرد دروس پی ببرد، سعی خواهد کرد بهتر بیاموزد.

کیف بهداشتی - انضباطی

برای نهادینه کردن نظم در دانش‌آموزان و تشویق آنها به انجام دادن به موقع تکالیف، کیفی به نام «بهداشتی - انضباطی» درست کردیم و روی دیوار کلاس قرار دادیم. کارتهایی به رنگ زرد (نماد تخلف) و سبز (نماد جبران تخلف) نیز تهیه کردیم. چنانچه دانش‌آموزی کار اشتباهی انجام می‌داد، اسمش روی کارت زرد نوشته و داخل کیف انداخته می‌شد. اگر دانش‌آموز درصد جبران عمل اشتباه خود برمی‌آمد، مثلاً به دوستانش کمک می‌کرد یا تکلیف‌هایش را انجام می‌داد، کارت سبز داخل کیف می‌انداختیم. از این طریق واحد کار «طرح کرامت» را نیز آموزش دادیم که طبق گفته‌ی قرآن کریم، هر کار خوب، کار بد را از بین می‌برد.



شهر دوزنقه‌ای

دانش‌آموزان در پایه‌ی چهارم، با دوزنقه آشنا می‌شوند. برای این که در رسم این شکل و انواع آن دچار مشکل نشوند، برای پوشه‌ی کار، تکلیف شهر دوزنقه‌ای دادم؛ به این صورت که پس از آموزش این شکل هر کس هر طور مایل است، از طبیعت، شهر و خانه‌ی خود نقاشی بکشد و در آن فقط از دوزنقه استفاده کند. آن‌ها نیز بسیار خلاقانه و جالب نقاشی کشیدند.





سیب خوش مزه‌ی سپاس

سیده فاطمه جوادپون

مربی تربیتی دبستان شاهد شهید بهشتی، منطقه‌ی ۱۳ تهران

را در قالب چند خط روی سیب‌ها بنویسند و روی درخت نصب کنند. به نظرت این سیب‌های خوش مزه‌ترین سیب‌ها نیستند؟ سیب‌های سپاس دانش‌آموزان از معلمشان؟ می‌توانیم به جای درخت، روی تابلوی اعلانات

یا در راهروی مدرسه یک درخت مصنوعی یا خشکیده در دسترس دانش‌آموزان قرار دهیم و بالای سیب‌ها حلقه‌هایی

همکارانت تو را تشویق کنند؟ چه قدر نگاهی تشویق‌آمیز، لبخندی محبت‌آمیز و یک دست خط قدردانی روی من و تو تأثیر می‌گذارد؟ گویی با نیرویی دو چندان می‌توانی طی طریق کنی!

حالا بیا به سیب خوش مزه‌ی سپاس در مدرسه‌ی ما نگاهی کن. درختی روی صفحه‌ی اعلانات مدرسه نصب شده است. سیب‌هایی مقوایی زیر آن قرار بده. اجازه بده از چند روز قبل دانش‌آموزان قدرانی‌های خود

چندی پیش در بیمارستانی شاهد تابلویی بودم که بیماران بستری روی آن تشکرات خود را می‌نوشتند و برای کارکنان بیمارستان بر جای می‌گذاشتند. به نظرم آمد که این تابلوی تشویقی زیبایی برای قدردانی از دکترهاست.

فکر کردم آمیزاد است و «به‌به» و «چه‌چه»‌ها. پس به خودت نگاه کن! هر بار که کاری را در مدرسه انجام می‌دهی، آیا دلت نمی‌خواهد که مسئول مدرسه یا بقیه‌ی



حضور و غیاب با کارت

طیبه رستم‌پور

آموزگار دبستان مقداد، شهرریز شهرستان جم بوشهر

موظفانند هنگام ورود به کلاس، کارت را سر جای خود قرار دهند. به این ترتیب من به سرعت متوجه می‌شوم کدام‌یک از آن‌ها هنوز به کلاس نیامده است. آن‌ها هم چنین باید در

شکل گل درست کرده و در میان هر کدام عکس یکی از دانش‌آموزان را چسبانده‌ام. اسم آن‌ها را هم در پایین کارت نوشته‌ام. همه‌ی دانش‌آموزان در ساعت اول

چند طلق رنگی را به صورت جیب، روی یونولیت چسبانده‌ام و در آن برای هر دانش‌آموز جای خاصی در نظر گرفته‌ام. هم چنین کارت‌های رنگی متفاوتی را به



نصب کنیم که بچه‌ها به راحتی بتوانند آن‌ها را روی شاخه‌های درخت ببویزند.

از قبل توضیح بدهیم که روی سیب‌ها قدردانی خود را از معلم‌هایشان و بابت کار مشخصی بنویسند. مثلاً:

- از تو سپاس گزارم برای آن روز که در کلاس، کار اشتباهی را انجام دادم و تو با آن که فهمیدی به روی خود نیابردی؛

- از تو سپاس گزارم به خاطر نگاه مساوی‌ات در کلاس؛

- از تو سپاس گزارم که آن روز با آن که مریض بودی، در کلاس حاضر شدی و مرا دل‌داری دادی،

- از تو سپاس گزارم به خاطر راهنمایی‌ات در حل مشکل من با مادرم و...

● در ضمن دانش‌آموزان در نوشتن نام و نام خانوادگی خود روی سیب مختارند ولی نام

پایان روز، کارت‌های خودشان را بردارند و با خود ببرند. بچه‌ها از این حضور و غیاب کاردتی، خیلی خوششان می‌آید. البته، بعد از گذشت یکی دو ماه و پس از آن که من با بچه‌ها آشنا شدم و نیز پس از آن که به تدریج این کارت‌ها، جذابیت اولیه‌ی خود را از دست دادند، از حضور و غیاب کاردتی دست می‌کشم و برای توسعه‌ی روابط انسانی در کلاس درس، آن‌ها را با نام و نام خانوادگی‌شان خطاب می‌کنم.

رنگارنگ دانش‌آموزان؛

● تقویت ذوق و سلیقه‌ی دانش‌آموزان با رنگ‌آمیزی سیب‌ها؛

● تقویت قدرت نوشتاری دانش‌آموزان و توانایی آن‌ها برای تفهیم مطالب در قالب جملاتی کوتاه.

امیدوارم سیب‌هایی سپاس شما هم جزو خوش‌مزه‌ترین سیب‌های دنیا باشد.

کلاس یا معلم باید نوشته شود.

با انجام دادن این کار می‌توان هدف‌های گوناگونی را تحقق بخشید، از جمله:

● تشویق همکاران شاغل در مدرسه؛

● مشخص شدن انتظارات دانش‌آموزان از معلمان در قالب کلامی محبت‌آمیز؛

● ایجاد این حس مهم در دانش‌آموزان که معلمان به نظرانشان توجه می‌کنند؛

● شاداب‌سازی محیط با سیب‌های



توضیح دفتر مجله: این که دانش‌آموزان صرفاً به ابزار تشکر بپردازند، در مجموع ایده‌ی جالب توجهی است، ولی باید مواظبت کرد به ترویج فرهنگ چاپلوسی و تملق در مدرسه دامن نزنند. همچنین این کار می‌تواند در درس خاص مثل ادبیات فارسی به اجرا درآید تا یادگیری در آن درس هم جلوه و سهمی داشته باشد. هم‌چنین معلم خوب، توقع احترام از دانش‌آموزان را ندارد بلکه رفتارشان به گونه‌ای است که احترام آن‌ها را برمی‌انگیزد. پس بهتر است در کنار سپاس‌گزاری، روشی مشابه برای انتقاد، طرح دیدگاه‌ها و شکایت از معلم هم به اجرا درآید.





ابوالقاسم محمد خلیلی پور رودی

آموزگار دبستان عمار، شهرستان خواف

که دوباره انشایم را برای آن‌ها بخوانم. در سال تحصیلی بعد هم با تغییر نام دانش‌آموز، از متن انشا در کلاس استفاده کردم. می‌دانیم که «قصه و داستان» برای کودکان، جاذبه دارد و خیال‌بافی و تخیل برای آن‌ها لذت‌بخش است. علاوه بر این، کودکان از این‌که خود و دوستانشان را در جای شخصیت‌های داستان ببینند، لذت زیادی می‌برند. بیاییم از علایق دانش‌آموزان برای جذاب‌سازی کلاس انشا استفاده کنیم. (متن انشای مرا در ادامه مطالعه می‌کنید).

«روز شنبه سوم دی‌ماه سال ۱۴۸۴ روزی به‌یادماندنی و جالب بود! قرار بود آن روز با آموزگارمان برای گردش علمی به کره‌ی ماه برویم. صبح زود، بعد از آن‌که همه‌ی دوستانمان آمدند، یکی‌یکی سوار اتوبوس



انشای معلم

انشا نوشتن، در نظر بسیاری از دانش‌آموزان، کاری دشوار است. بعضی از فراگیرندگان در نوشتن انشا با خلأ فکری روبه‌رو هستند؛ یعنی اطلاعات چندانی درباره‌ی موضوع ندارند. برخی هم با وجود داشتن اطلاعات کافی، نمی‌توانند آن‌چه را می‌گویند، به صورت مکتوب درآورند. خیلی از دانش‌آموزان نمی‌دانند از کجا و چگونه مطلب خود را شروع کنند و بعضی‌ها نوشتن بلدند اما به بیراهه می‌روند و مطالب نامربوط و تکراری می‌نویسند.

از آن‌جا که فراگیرندگان در نوشتن، نیاز به «الگو» دارند، معلم می‌تواند در انشانویسی با شاگردانش همراهی کند و انگیزه‌های قوی و الگویی برای نوشتن در اختیار دانش‌آموزان قرار دهد. به این ترتیب، بچه‌ها احساس تنهایی نمی‌کنند بلکه می‌بینند معلمشان هم مانند آن‌ها انشا می‌نویسد. هم‌چنین متوجه می‌شوند که آموزگارشان به درس انشا علاقه‌مند است. در نتیجه انگیزه‌ی آن‌ها هم نسبت به این درس، افزایش می‌یابد و کلاس انشا جذاب و هیجان‌انگیز می‌شود. علاوه بر این، مشکل خلأ فکری دانش‌آموزان رفع می‌شود و آن‌ها اطلاعات مناسبی از این راه به‌دست می‌آورند.

سال‌ها پیش (۱۳۸۴) در پایه‌ی سوم به دانش‌آموزان انشایی با موضوع «سفری به فضا» داده شده بود (فارسی «بنویسیم» سوم دبستان، درس ۱۱)، انشایی تخیلی که در پرورش قوه‌ی تخیل و تفکر دانش‌آموزان مفید و برای فراگیرندگان جذاب، ولی دشوار بود. تصمیم گرفتم من هم دست به قلم برده و به عنوان یک دانش‌آموز (!) انشایی بنویسم. خودم را جای امیر - یکی از دانش‌آموزان - گذاشتم و از زبان وی خاطره‌ی سفر به کره‌ی ماه به همراه آموزگار و هم‌کلاسی‌ها را نوشتم. این سفر یا «گردش علمی» در صد سال بعد یعنی سال ۱۴۸۴ اتفاق افتاده بود و در انشا، به پیشرفت علم و فناوری در آن زمان اشاره می‌شد. در متن انشا، نام یک‌یک دانش‌آموزان را آوردم و درباره‌ی هر یک، به گفتار، رفتار یا مسئولیتی که با روحیات وی سازگار بود، اشاره کردم. الگودهی در نوشتن، جذاب‌سازی کلاس انشا، پرورش نیروی تخیل و تکریم شخصیت فراگیرندگان از هدف‌های این کار بود. وقتی انشا را در کلاس خواندم، از طرف دانش‌آموزان تشویق شدم و کلاس از شادی و نشاط لبریز شد. حتی بعضی از دانش‌آموزان روزهای بعد اصرار کردند



برقی شدیم و از پنجره‌ی اتوبوس برای مدیر خوبمان، آقای فهیمی، دست تکان دادیم. آموزگار ما، آقای خلیلی پور هم سوار شد و روی صندلی جلوی اتوبوس نشست. سپس از طریق میکروفون و صفحه‌ی نمایش جلوی اتوبوس به مرکز خبر داد که ما آماده‌ی حرکتیم. در این هنگام اتوبوس به راه افتاد. معلم مهربانمان برای ما از زمان‌های قدیم تعریف کرد. از حدود صد سال پیش که خودروها با سوخت‌هایی مثل بنزین و گازوئیل حرکت می‌کردند؛ اما آن روز ما در اتوبوسی نشسته بودیم که با نیروی برق حرکت می‌کرد و حتی راننده نداشت بلکه مرکز کنترل از راه دور، آن را هدایت می‌کرد. برایم جالب بود که سال‌ها پیش خودروها چقدر هوا را آلوده می‌کرده‌اند! فکر کردم اگر امروز هم قرار بود سوار آن ماشین‌ها شویم، کره‌ی زمین دیگر جای زندگی کردن نبود! حالا همه‌جا از انرژی برق و نور خورشید که هوا را آلوده نمی‌کنند، استفاده می‌شود.

در همین فکرها بودم که ناگهان حس کردم کسی لباسم را می‌کشد.

زمان‌های قدیم آرزوی پرواز داشته است و امروزه به خاطر پیشرفت‌های علمی، ما می‌توانیم به راحتی به کره‌ی ماه پرواز کنیم. بعد به کمک مسئول آن‌جا، یکی یکی لباس مخصوص فضا را پوشیدیم و به همراه آموزگار و راننده‌ی سفینه، سوار سفینه‌ی فضایی شدیم.

موقعی که سفینه حرکت کرد، خیلی هیجان‌انگیز بود! این را هم بگویم که همه، کمربندهایمان را بسته بودیم اما موقع حرکت، بعضی از دخترها جیغ می‌کشیدند! زهرا به آن‌ها گفت: «شما خیلی ترسو هستید، ولی من اصلاً نمی‌ترسم.» آموزگارمان از آن‌ها خواست که خون سردی خود را حفظ کنند. در این هنگام محمد، نماینده‌ی کلاس، از اتاق دیگر برایمان کیک آورد و همه مشغول خوردن شدیم. روح‌الله هم پلاستیک‌های خوراکی‌ها را جمع می‌کرد. زینب گفت می‌خواهد از کره‌ی ماه برای برادرش محمد، الماس پیدا کند و سمیرا آرزو داشت برای برادرش، مروارید سوغاتی بیاورد. اسفندیار و حمیدرضا هم قرار گذاشتند با هم مسابقه‌ی دو بدهند و اسماعیل داوری کند!

بعد از ۲ ساعت بالاخره به کره‌ی ماه رسیدیم. با خوش حالی از سفینه پیاده شدیم. آموزگارمان از ما خواست که گردش کوتاهی در آن اطراف بکنیم و بعد به نزدیک سفینه برگردیم. من و آموزگار مشغول صحبت بودیم که صدای امین را شنیدیم. او آموزگار را صدا می‌زد. فوراً به همراه معلممان به آن‌جا رفتیم. بچه‌ها دور حفره‌ی بزرگ که مثل تپه بالا آمده بود، جمع شده بودند. صدای کسی از داخل حفره می‌آمد که کمک می‌خواست. اسماء گفت: «شاید یک موجود فضایی باشد!» همه ترسیده بودیم. آموزگار بالا رفت و از آن بالا خوب نگاه کرد؛ شهاب داخل حفره افتاده بود. آموزگار دستش را گرفت و او را بالا کشید. شهاب گفت: «من می‌خواستم داخل حفره را نگاه کنم اما پایم سُر خورد و افتادم داخل حفره. می‌ترسیدم هیچ کس به دادم نرسد.» آموزگار گفت: «اگر هیچ کس ما را نبیند، خدای دانا و مهربان ما را می‌بیند و حتماً به ما کمک می‌کند اما تو هم حرف‌های مرا فراموش کردی و بازگوشی کردی!» شهاب عذرخواهی کرد. آموزگارمان درباره‌ی حفره‌های ماه صحبت کرد و گفت: «این حفره‌ها را شهاب به وجود آورده است.» شهاب که فکر کرد آموزگار از او صحبت می‌کند، گفت: «اما این گودال از اول، این جوری بود!» همه‌ی ما از شنیدن این حرف خندیدیم.

آموزگارمان از هر گروه خواست کاری انجام بدهد. کار گروه فردوسی این بود که با دوربین عکاسی از حفره‌های ماه عکس بگیرند، اما دوربین از دست زینب رها شده و بالا رفت! پردیس هم با او دعوا می‌کرد که چرا دوربین را محکم نگرفته است! هانیه و هر دو مریم هم هر کاری کردند، نتوانستند دوربین را بگیرند. آموزگار با دیدن این منظره به آن‌ها گفت: «چند نفر به یک دوربین؟» همگی خندیدیم. آن‌گاه آموزگارمان نزد آن‌ها رفت؛ دوربین را گرفت و به آن‌ها داد. در راه برگشت آموزگار به ما گفت: «فراموش نکنید! حتماً گزارش مربوط به سفرمان را در دفتر انشایتان بنویسید و با خود به کلاس بیاورید.»

به طرفش نگاه کردم؛ دوستم حسین بود. گفتم: «امیر، مگر نمی‌خواهی کره‌ی ماه را ببینی؟ نکند خوابت برده است!» متوجه شدم که همه پیاده شده‌اند. با هم نزد بقیه‌ی بچه‌ها رفتیم. در ایستگاه فضایی معلممان یادآوری کرد که بشر از



آویزهای هندسی

فرزانه محی‌الدین

آموزگار دبستان شاهد حضرت رقیه (س)، ماه‌شهر

با اطلاع از نظر کارشناسانی آموزشی که معتقدند همه جای کلاس برای معلم فضای آموزشی است، تصمیم گرفتم از سقف کلاس هم برای فعالیت‌های خود استفاده کنم. به بچه‌ها گفتم که پس از آشنایی با هر درس و شکل‌های هندسی مربوط به آن، در کارگاه کلاسی پس از رسم شکل‌ها، با روش‌های آموزشی گفته شده، بهترین کارها را انتخاب می‌کنیم و به عنوان «چراغ آویز» به سقف کلاس آویزان می‌کنیم. به این ترتیب آویزهای ما لوسترهای هندسی هستند که زیبایی خاصی به کلاس می‌بخشند و علاوه بر آن هر کس که وارد کلاس شود، می‌تواند با نگاه کرد به سقف کلاس متوجه شود که ما تا کدام مبحث هندسی پیش رفته‌ایم؟

چراغ‌های آویز به عنوان یک یادسپار عمل کرده و دانش‌آموزان با نگاه کردن به آنها، ویژگی‌هایشان را در ذهن مرور می‌کنند و به شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها می‌اندیشند. علاوه بر این، به آنان نشان داده‌ایم که هر جا می‌تواند مکانی برای یادگیری باشد.



حرف‌گوش کن‌ها!

بخندهای کلاسی

زهره بانو ستوده

آموزگار دبستان مانده، ماه‌شهر خوزستان

سال‌ها پیش، بدون داشتن تجربه‌ی کاری در پایه‌ی اول تدریس می‌کردم. یک روز که هیچ‌کدام از بچه‌ها به حرف‌هایم توجه نمی‌کردند، با لحنی تند گفتم: «هر کس نمی‌خواهد درس را گوش بدهد، از کلاس بیرون برود.» ناگهان دیدم که همه‌ی بچه‌های پایه‌ی اول با کمال خون‌سردی به بیرون کلاس رفتند و تنها خودم ماندم. لحظاتی بعد که از صمیمیت بچه‌ها و کم‌تجربگی خودم خنده‌ام گرفته بود، من هم به حیاط رفتم و با آن‌ها بازی کردم و دوباره به کلاس برگشتم.

روزنامه

۲۸

آموزش ابتدایی
شماره ۱۶ شماره ۱
مهر ۹۱



روز بدون کیف در خانه‌ی آموزگار



الهام نورائی

آموزگار پایه‌ی چهارم دبستان فردوس، خمینی شهر
در آن روز خانه‌ی کوچک من با وجود
این نوگلان شادی بسیاری داشت.
توصیه‌ی کارشناسی مجله: در برگزاری
چنین برنامه‌هایی، اعلام موضوع به مدیریت
مدرسه و اخذ تمامی مجوزهای قانونی از جمله
مجوز برپایی اردو در محیط خارج از آموزشگاه
و دریافت رضایت‌نامه از اولیا از ضروریات
است.

است.
برای روز بدون کیف در خانه‌ی آموزگار،
چند بازی فکری تهیه کردم و پس از پذیرایی
از آن‌ها، یک ساعتی را به انواع بازی‌های
فکری پرداختیم. زمانی دیگر برای آن‌ها
سی‌دی آموزشی جالبی را پخش کردم و
ساعتی را نیز به خواندن مجله‌ی «رشد» آن
ماه اختصاص دادم.

سال گذشته به دانش‌آموزانم قول دادم
بعد از امتحانات نوبت اول، آنها را به یک
اردوی مناسب و خوب ببرم. بچه‌ها بسیار
کنجکاو بودند تا بدانند چه اردویی برای آنها
در نظر گرفته‌ام.
بعد از آخرین امتحان گفتم: «اردوی
ما، یک روز بدون کیف در خانه‌ی من است.»
شادی بچه‌ها در آن لحظه توصیف‌ناشدنی

فقط به خاطر شما!

لیلا بزرگ‌مهر



تصویرگر: لاله ضیایی

معاون آموزشی دبستان پنجم آذر، رامشیر خوزستان
یکی از دانش‌آموزان در روز معلم برایم
هدیه‌ای آورده بود که به نظر می‌رسید یک
جعبه لیوان شش تایی باشد. وقتی او هدیه‌اش
را به من داد، گفتم: «اجازه خانم! لیوان‌ها سه
تا هستند. مامانم گفت سه تا برای شما و سه
تای دیگر برای خانم فلانی، اما چون من شما
را بیشتر دوست دارم، لیوان‌های شما را در
جعبه‌اش به شما هدیه می‌دهم!»
وقتی هدیه‌اش را می‌گرفتم، با خود
فکر می‌کردم چه قدر نگاه بچه‌ها به دوست
داشتن بزرگ‌ترها از جمله معلم‌شان، خاص و
استثنایی است.

بازتاب رفتار ما!

داستانک

ژانت نورالهی

آموزگار دبستان مهندس منصورنفر، منطقه‌ی چهار تهران

می‌خوام» و با صدای بوق ماشین‌ها قاطی
شده بود.
بعد از چهارراه پیاده شدم. به پشت پسرک
زدم و گفتم: «فالی چند؟»
دست‌های سیاهش را بالا گرفت و با
وحشت گفت: «خانم اجازه! ببخشید.»

با عصبانیت کتاب ریاضی را به سرش کوبیدم.
پشت چراغ قرمز کلافه شدم: «صد و
بیست، صد و نوزده، صد و هجده، ...»
دست‌هایی به شیشه‌ی ماشین کوبیده
شد: «یک فال گردو می‌خرین؟»
قبل از این که جوابش را بدهم، رفته
بود. تکرار صدای دخترم که می‌گفت: «گردو

- صد و بیست منهای صد و هجده چند
می‌شه؟
گچ را با دست‌های سیاهش محکم گرفته
بود و با چشم‌های وحشت‌زده به من نگاه
می‌کرد.
خون جلوی چشم‌هایم را گرفته بود.
با وحشت گفتم: «خانم اجازه! ببخشید.»

این، درس پژوهی نیست!

مهناز رضایی بروجنی

آموزگار دبستان، بروجن چهارمحال و بختیاری

اشاره

«درس پژوهی» شیوه‌ای است که در آن معلمان زاپنی از هم‌دیگر می‌آموزند. در این شیوه، معلمان در کلاس‌های درس یک‌دیگر حاضر می‌شوند و یادگیری از هم را تجربه می‌کنند. اجرای درس پژوهی، به راهنمای ناظر و فرم‌های از پیش آماده شده‌ای نیاز دارد تا همه‌ی کارها طبق روال پیش رود. در سال‌های گذشته از درس پژوهی نوشته‌ایم و امسال هم مطالب علمی گوناگونی را در این زمینه منتشر خواهیم کرد. ولی آن‌چه در این نوشته می‌خوانید، نقدی است بر این‌که اگر طرحی بدون پشتوانه‌ی علمی و تنها با گرت‌برداری ظاهری از طرح‌های دیگران، به‌ویژه کشورهای دیگر که از لحاظ فرهنگی با ما تفاوت‌هایی دارند، اجرا شود و به نکته‌های باریک‌تر از موی نهفته در طرح توجه نشود، ممکن است چه عواقبی در انتظارمان باشد؟ این مطلب را در پی می‌خوانیم.

دیگری بلند شد و با چشمان اشکبار گفت: «خانم اجازه! خانم ما به من هم می‌گوید تو هیچی بلد نیستی؛ اصلاً تو هیچی یاد نمی‌گیری. مادرم هم

بلافاصله دانش‌آموزی که ظاهراً نماینده‌ی کلاس بود، از آخر کلاس بلند شد و گفت: «خانم اجازه! خانم ما گفته که شما هر سؤالی دارید فقط از من بپرسید، فقط من باید جواب دهم نه کس دیگر! در ضمن این دانش‌آموز (با اشاره به میز جلویی) بسیار تنبل است و خانم ما گفته است به شما بگوییم که از او به هیچ وجه درس نپرسید، چون چیزی بلد نیست.»

ساعت علوم بود و من شروع به سؤال پرسیدن کردم. بعد از چند پرسش یکی از دانش‌آموزان بدون این‌که من سؤال کرده باشم، گفت: «خانم! به باد شدید توفان می‌گویند.» گفتم درست است ولی من که این سؤال را نپرسیدم. وی گفت: «خانم اجازه! خانم ما می‌گوید تو هیچی بلد نیستی. من در خانه خیلی درس می‌خوانم، ولی خانم ما از درس من راضی نیست.» من گفتم: «ولی تو الان یک سؤال علوم را به خوبی جواب دادی، پس معلوم می‌شود تو خیلی چیزها می‌دانی.» او با تعجب به من خیره شد. بلافاصله دانش‌آموز

چند روزی بود که از جلسه‌ی معمول مدیر با عوامل آموزشی مدرسه می‌گذشت، مدیر در جلسه ذکر کرده بود که به ما گفته‌اند طرح درس پژوهی را باید اجرا کنیم و ما تصمیم گرفته‌ایم برای این کار یک روز جایتان را با معلمان مدرسه‌ی دیگر عوض کنید، تا به این ترتیب از تجربیات دیگر معلمان بهره‌مند شوید. ما همگی با این طرح مخالفت کرده بودیم، ولی با اصرار مسئولان اداره و مدیر مدرسه از دلایل خود صرف‌نظر کرده و راضی به اجرای این طرح شدیم. قرار شد صبح در مدرسه جمع شویم و به اتفاق با سرویس به مدرسه‌ی مذکور برویم و متقابلاً معلمان آن مدرسه هم به جای ما در کلاس‌های ما حاضر شوند. ما وارد مدرسه جدید شدیم و با استقبال مدیر و معاون مدرسه به کلاس رفتیم. من هم وارد کلاس دوم شدم. همه‌ی بچه‌ها مرتب و منظم سرجایشان نشسته بودند. بعد از معرفی به وسیله‌ی معاون مدرسه، من هم سلام کردم و کلاس را با نام خدا آغاز کردم.



آقا اجازه! لاک پشت نمرده...

حسنعلی هادی زاده بجزستانی

دبستان رضا طالبیان، بجزستان



تصویرگر: نیکو محمدی

برای من یک معلم خصوصی گرفته است. او هر روز یکی از درس‌ها را کار می‌کند. ولی نمی‌دانم چرا در کلاس نمی‌توانم پاسخ بدهم. برای همین معلم ما همیشه می‌گوید تو چیزی بلد نیستی!«

بلافاصله من سؤال از او پرسیدم و او به خوبی جواب داد. تعجب کردم و گفتم: «تو که خوب جواب می‌دهی، آفرین دخترم! مگر این‌ها را برای خانم خودت نمی‌گویی؟» به جای او یکی دیگر از بچه‌ها گفت: «معلم ما اصلاً فرصت جواب دادن نمی‌دهد، همان لحظه که سؤال را می‌پرسد، انتظار دارد که ما هم سریع جواب بدهیم. تا لحظه‌ای صبر می‌کنیم از دانش‌آموز دیگری می‌پرسد و به ما می‌گوید شما اعصاب مرا خرد کردید و مرتب به ما غر می‌زند و می‌گوید شما عرضه‌ی درس خواندن ندارید.» دانش‌آموز دیگری گفت: «معلم ما هر کس را که پای تخته می‌آورد و او پاسخ نمی‌دهد، به بقیه بچه‌ها می‌گوید برای او پا بزنند!» و

این یعنی انتقاد و سرزنش...
من متوجه شدم علاوه بر معلم، خود دانش‌آموزان هم اسم تنبل و درس‌خوان روی هم‌دیگر گذاشته‌اند. گفتم بچه‌ها شما همگی با هم دوست هستید و می‌توانید به این چند نفر کمک کنید. یکی از بچه‌ها گفت: «معلم ما گفته است، حق ندارید به این‌ها کمک کنید.» ساعت بعد تصمیم گرفتم ریاضی بپرسم. ابتدا همان دانش‌آموزی را که ساعت قبل نماینده‌ی کلاس گفته بود از او سؤالی

نپرسید، پای تخته آوردم و گفتم دخترم یک عدد سه رقمی بنویس، هر عددی که دوست داری. گفت خانم یک، دو، سه، بنویسم؟ گفتم بله بنویس. نوشت ۱۲۳. گفتم آفرین، آن را بخوان و با حروف بنویس. او جواب را به نحوی مطلوب روی تخته‌ی کلاس نوشت. من گفتم: «بسیار عالی، آفرین دخترم، حالا یک جمع سه رقمی با سه رقمی، من می‌گویم و بنویس.» او جمع را با جواب نوشت. بچه‌ها همه‌همه کنان گفتند: «ولی خانم او برای خانم خودمان روی تابلو چیزی نمی‌نویسد.» و بلافاصله شروع به دست زدن کردند. گفتم: «بچه‌ها، خواستن، توانستن است. بدانید که خدا به همه‌ی ما عقل و فهم و دانایی داده است. پس ما می‌توانیم



آن چه را که می‌خوانیم، به‌دست آوریم.» بعد از چند لحظه سر میز همین دانش‌آموز رفتم و دیدم با ذوق و شوق در دفترش مشغول نوشتن جمع و تفریق و حل کردن است. او را تشویق کردم و از بچه‌ها خواستم بیشتر به او کمک کنند.

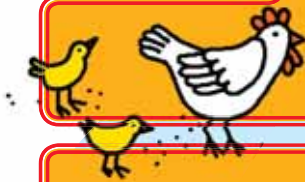
تنها چیزی که از معلم این کلاس می‌دانم، این است که او آموزگاری با سابقه است. ای کاش مسئولان بیشتر به همایش‌ها و برنامه‌های مشاوره‌ای و روان‌شناسی در خصوص معلمان می‌پرداختند و ای کاش معلمان با مطالعه و آگاهی‌های بیشتری وارد کلاس می‌شدند و ای کاش معلمان اهمیت بیشتری برای روحیات و شخصیت دانش‌آموزان خود قائل بودند و ای کاش...

من از این کلاس مطلب آموزشی و تجربی جدیدی نیاموختم، تنها غم و اندوه بچه‌هایی را در دل نهادم که حتی یک کلمه‌ی آفرین و بارک‌الله از معلم خود نشنیده بودند. بچه‌هایی که اگر به سرعت جواب معلم خود را نمی‌دادند باید برایشان پازده می‌شد و این چنین سرکوب می‌شدند. به‌راستی چرا ما باید شاهد چنین روش‌هایی در نظام آموزشی کشورمان باشیم؟! و از همه مهم‌تر این‌که آیا واقعاً کاری که ما انجام دادیم، درس‌پژوهی بود؟ به نظر من درس‌پژوهی، به ابزار و ملزوماتی نیاز دارد که در بازدید ما، آن‌ها دیده نشدند. در واقع ما فقط از مدارس هم بازدید کردیم، بدون این‌که نتیجه‌ی اصلاحی در برداشته باشد. به نظر می‌رسد باز طبق رویه‌ی کشورمان، ایده‌ی خوبی به روشی ناقص در حال اجراست.

دختر کوچکی که نوآموز پیش دبستانی بود، از همه زودتر به مدرسه آمده بود. او در حالی که لاک‌پشت کوچکی در دست داشت، خوش حال وارد کلاس شد و بدون مقدمه گفت: «آقا اجاره! لاک‌پشت نمرده، زنده است. فکر می‌کنم افتاده روی علف‌های خشک زعفران‌های ما که پدرم برای گوسفندان درو کرده بود و نجات پیدا کرده است.» من در حالی که می‌خندیدم، به سادگی و معصومیت رقیه غبطه می‌خوردم. لاک‌پشت رقیه تا آخر سال تحصیلی مهمان مدرسه‌ی ما بود و به‌عنوان وسیله‌ی آموزشی برای درس «علوم» از او استفاده می‌کردیم.

در دبستان **سلمان** روستای کامه از توابع شهرستان بجستان استان خراسان رضوی به‌عنوان معاون - آموزگار مدارس چند پایه خدمت می‌کردم. در کنار دانش‌آموزانم چند نوآموز پیش دبستانی نیز حضور داشتند و لاجرم به درس‌های من گوش می‌دادند. اوایل اردیبهشت‌ماه درس «لاک‌پشت و مرغابی‌ها» را از کتاب «فارسی» اول تدریس کردم و از دانش‌آموزان خواستم عاقبت لاک‌پشت را حدس بزنند. اغلب دانش‌آموزان به این نتیجه رسیده بودند که لاک‌پشت چون از بلندی افتاده، مرده است. بعد از تعطیلات پایان هفته، دانش‌آموزان به مدرسه برگشتند. **رقیه**

مرغ و جوجه‌هایش این جا چه می‌کنند؟



فرزانه فرخی

آموزگار پایه‌ی اول دبستان تربیت، ملایر

تأثیر آداب و سنن در بیان مفاهیم تم‌های ریاضی
در کتاب‌های جدیدالتألیف پایه‌ی اول



از نقاط ایران مرسوم است) اما برای من یقین حاصل شد که اگر خواهان این هستییم که بچه‌ها به ارزش‌های مذهبی به‌طور مستقیم اشاره کنند (مثل تولد پیامبر(ص)، باید مصداقی از آن نیز مانند یک پرچم سبز یا سفید که حاکی از مراسم جشن و سرور است) با توجه به هدفی که مؤلف در رابطه با بیان ارزش‌های مذهبی داشته است، موجود باشد.

محدثه پرسید: «خانم چرا مرغ و جوجه‌ها توی کوچه‌اند؟» دینا گفت: «خانم این مرغ می‌خواهد وقتی ماشین عروس و داماد آمدند، یک تخم بگذارد تا ماشین داماد از روی تخم مرغ رد بشود و کسی داماد و عروس را چشم نزند.»

خنده‌ام گرفته بود؛ به این همه دقتی که بچه‌ها دارند (توجه به مراسمی که در بعضی

ریاضی داشتیم، به بچه‌ها گفتم: «بچه‌ها امروز می‌خواهیم درباره‌ی این تصویر (تم ۱۴) بحث و گفت‌وگو کنیم؛ پس با دقت به تصویر نگاه کنید و بگویید که این تصویر در ارتباط با چه موضوعی است.»

یکی از بچه‌ها گفت: «خانم عروسی است.» گفتم: «از کجا فهمیدی؟» بیتا سریع گفت: «خانم دارند تو کوچه یا حیاط لامپ رنگی وصل می‌کنند.» گفتم: «آفرین! خب، بچه‌ها آیا فقط جشن عروسی است؟» نرگس گفت: «خانم خنابندان است.» گفتم: «مگر در این تصویر حنا می‌بینی؟» گفت: «چون چراغ‌ها را از روز خنابندان وصل می‌کنند نه از شب عروسی!» گفتم: «بچه‌ها ممکن است جشن تولد هم باشد؛ مثلاً، تولد پیامبر یا امام زمان(عج).» مبینا، دوقلوی زهرا گفت: «خانم، تولد پیامبر یا امام زمان در خانه را چراغان نمی‌کنند؛ شهر و میدان را چراغانی می‌کنند و یک پرچم سبز هم در خانه‌ها می‌زنند اما این جا هیچ پرچمی نیست.» (توجه به اشیای محسوس و ملموس برای بیان مفاهیم درس).

پرسیدم: «به نظر شما جشن می‌خواهد شروع بشود یا تمام شده است؟» زهرا گفت: «خانم می‌خواهد شروع بشود، ببینید این دختر و پسر برای چراغانی چقدر ذوق می‌کنند! اگر تمام شده بود ناراحت بودند.» گفتم: «بچه‌ها به مرغ و جوجه‌ها نگاه کنید؛ چند مرغ و چند جوجه می‌بینید؟ همگی گفتند: «یک مرغ و چهار جوجه که روی هم پنج تا می‌شوند.»



تصویر برگرفته از کتاب: آموزش مفاهیم